

وینلاس سیاہ پوشید و دلخانی بود تا از دنیا رفت شیخ الاسلام گفت جان من
آنست که چون وی را مصیبتی رسید یا از چیزی فوت شود مصیبت را فراسازد و بخت
و ندامت ندارد چو بنده آنکه اهل صحبت و مؤمن باشد و آثارها را در او و اظهار
دعوی کند و بشما می‌خورد کرد شیخ ابو عبد الله گفت که شیخ ابوطالب گفت
که جانی از خراسان بر ارباب خبیثه آمد جنید عصا و کوه وی بخانه برود و بر
و آن شب اصحاب را اجتماعی بود جنید گفت ویل با خود برید و با مالد پیش من آید
چون شب طعام خوردند بطریق مزاج و طبیعت آنکس ترین با خنق آغاز کردند
و اشارت بان جان کردند که موافقت کن وی با من و ایشان را تغییر کرد و شبیدوی
نکه کرده و گفت خاموش باش و اگر نه بزخیره و سر بر آرزو بگم آن جوان
خاموش گشت و هیچ نگفت و رفت روزی دیگر آن چکایت با جنید گفتند
بزخواست و بخانه رفت تا عصا و کوه را باز جوید نیایش بیرون آمد و با اصحاب
گفت چند وقت شد که شما را صحبت میکنم که چون غریب اینجا آید و یا خا را ملا دید
سوز کند بخدا که عصا و کوه از خانه بر داشته است بی آنکه من بوی دم رفه است
ابوعلی و ارجی رحمه الله **تثا** شیخ ابو عبد الله خفیف گفته است قدس سره
که ابوعلی بشیر از آمد بعمل و حکومت و از برای صادر و وارد فقر ما بدهها
و بعد از هفتاد شام می‌آمد و ما می‌نشست و با یکدیگر سخن می‌گفتیم یکی از آنها
ذکر آیام ابدت در میان آمد پهلوان خود را با لاداشتن کردن وی نشان داد بود

طوقی گفتیم این جلست گفت در کوه لکام بودم بویوه وینلاس پوشیده بودم
کردم کردن سرانجام چون از اینجا باز گشتم کوشش آورد و این نشان آنست که با
مانده پس گفتیم سبب درآمدن بودیم عمل چه بود گفت ما درین پر وضعیت
شد و درین وام بسیار جمع شد محتاج شد و این که می‌بینید **ابوالفضل جعفر بن محمد**
رحمه الله تعالی شیخ ابو عبد الله خفیف گفته است که جعفر جعدی رسانیدند
که ابوعمرو اصطری گفته است که غسل کرد هزاران کشته شد دیدم که در وقت
از پیر زینت من پیدا شد و از او را محاکمه میان من است جعفر جعدی برخاست و **اصطری**
رفت و بخانه ابوعمرو و درآمد و پای وی گرفت اصحاب ابوعمرو و جعفر جعدی گفتند
که غضب وی که و زنده فرستاده بود آمد استناب ابوعمرو و مقام اعتذار
درآمد و گفت چنان گفتام بلکه چنین و چنین گفته ام بعد از آن اصحاب **کتاب**
و تراخذ منک ایهای نبی که در **ابوالقاسم القصری رحمه الله تعالی** وی
از کباب اصحاب جنید بود شیخ ابو عبد الله خفیف گفته است که روزی مرا گفت که مرا
بصغری بیرون بردم موضعی رسید که مضطرب بود و چای عتی برد بازی میکرد
با ایشان بازی کردن بنشست مرزبان متعجب گشتم و خجل شد فرزد وقت باز گشتن
جای دیگر رسیدی چای عتی شطرنج می‌باختند از آن متعجب شد و پیش رفت و **قعه**
ایشان را پیغشانند آنچه گفت کاردها را کشیدند وی گفت کاردها را بنده تید
تا آخر هر روز این دو حال وی عجب ماند و از وی سوا کرد و گفت وقتی که چشم

۱۵۶
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم

و پای وی بگرفت چه از بنده
اظهار این معنی را دانگ وی مثال
انها را منکر بوده
بفتح تاق و سکون صاد

باز ابراهیم

Copyright © King Saud University